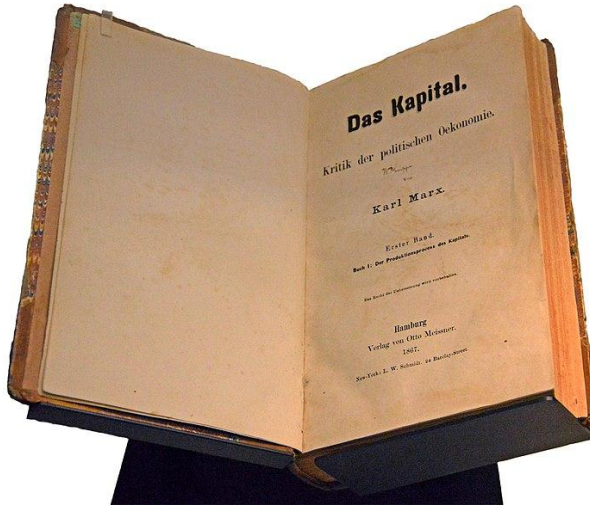


«سرمایه»ی مارکس پس از ویرایش دوم مجموعه‌ی آثار
خوانش‌های جدید و متن‌های جدید

مایکل هاینریش



ترجمه‌ی کیانوش بوستانی



خوانش‌های قدیم

سخن از «خوانش‌های جدید» وجود برخی خوانش‌های قدیمی‌تر را فرض می‌گیرد. خوانش متون کلاسیک و اقتصادی و تحلیل‌هایی اجتماعی همچون سرمایه، بستگی زیادی به شرایط تاریخی، تضاد طبقاتی، وضعیت سیاسی و مباحثه‌های پیشین بر سر موضوع مورد نظر دارد. من در گفتار پیش رو نمی‌توانم طرحی از همه‌ی خوانش‌های متفاوت از سرمایه ارائه کنم، اما قصد تمرکز بر مسائلی را دارم که بر خوانش‌های قدیمی‌تر تأثیر داشته و منجر به سلطه‌ی نوع مشخصی از تفاسیر تولیدمحور شده است. پس از انتشار کتاب اول سرمایه، تقریباً ۳۰ سال طول کشید تا کتاب سوم منتشر شود. این واقعیت نشان می‌دهد که کتاب اول، که بر تحلیل فرآیند سرمایه‌دارانه تولید تمرکز دارد، برای دهه‌ها، خود را بر درک ما از هر سه کتاب مسلط خواهد کرد. به نظر می‌رسد کتاب اول می‌تواند هسته‌ی اصلی تحلیل مارکس را شکل می‌دهد و دو جلد دیگر تنها مسائلی اضافی را، که عمدتاً به کار متخصصان می‌آید، ارائه می‌کند.

مارکس برای سرمایه یک طرح چهار جلدی را در سر داشت. کتاب آخر بنا بود تاریخی از نظریه‌های اقتصادی را ارائه کند. او هرگز این کتاب را ننوشت. آنچه به‌عنوان نظریه‌های ارزش اضافی منتشر شد هرگز جایگزینی برای کتاب چهارمی که مارکس در سر داشت، نیست. کتاب مذکور تنها تاریخ یکی از مقولات مورد نظر او، نظریه‌های ارزش اضافی را ارائه می‌کند که فقط یکی از بخش‌های فرایند پژوهش مارکس است. فقدان کتاب چهارم به معنای آن است که صورت‌بندی پخته و فراگیری از تفاوت رویکرد مارکس و نظریه‌های اقتصاد بورژوازی در دسترس ما نیست. پانوشته‌های متعدد سرمایه درباره‌ی تاریخ نظریه‌ها حاوی اشارات مهمی است. با وجود این، ما هنوز با فقدان یک صورت‌بندی جزءنگر و کامل در این زمینه روبه‌رو هستیم. این فقدان، در نهایت به نفع یک دیدگاه ساده‌انگارانه درباره‌ی تفاوت نقد اقتصاد سیاسی مارکس و اقتصاد بورژوازی تمام می‌شود.

نقد اقتصاد سیاسی مارکس (عنوان فرعی کتاب سرمایه)، تنها به دنبال نقد نویسندگان و نظریه‌هایی مشخص نبود، بلکه هدف خود را نقادی بنیان‌های علم اقتصاد تعیین کرده بود. هرچند زمانی که مارکس کتاب اول سرمایه را منتشر کرد، اقتصاد

سیاسی کلاسیک هنوز مکتب مسلط در این حوزه‌ی دانش بود، اما در حال از دست دادن موقعیت خود بود. مارکس با ساخت دو مفهوم شکل ارزش و بت‌وارگی، نظریه‌ی ارزش کار در اقتصاد سیاسی کلاسیک را به نقد کشید. با این همه، تنها چند سال پس از انتشار کتاب اول سرمایه‌ ظهور نظریه‌های مطلوبیت نهایی، تغییرات گسترده‌ای در گفتمان اقتصادی به وجود آورد. تسلط سریع این نظریه‌ها، تأثیری عمده بر دریافت نظریه اقتصادی مارکس گذاشت چرا که با ظهور آن جبهه‌ی نظری جدیدی گشوده شد که منجر به تقابل نظریه‌های ارزش کار از یک سو و مطلوبیت در سوی دیگر شد. در این گیرودار، اهمیت چندانی به تفاوت رویکرد مارکس و مکتب کلاسیک اسمیت و ریکاردو داده نمی‌شد. از نظر هواداران نهایی‌گرایی، تئوری مارکس متعلق به نظریه‌های کلاسیک بود. با وجود این، بسیاری از مارکسیست‌ها بر ویژگی علمی اقتصاد سیاسی کلاسیک به‌عنوان نقطه‌ی شروع پژوهش مارکس تأکید تأکید و از نظریه‌ی ارزش کار در برابر حمله‌ی نهایی‌گرایان دفاع می‌کردند. در چنین شرایطی، ارزش نقد عمیق مارکس به مقولات اقتصاد سیاسی کلاسیک کم‌تر از آنچه باید، نمایانده شد؛ تحلیل شکل ارزش و بت‌وارگی را اقتصاددانان مارکسیست و غیر مارکسیست، هر دو تا حدودی به یکسان، نادیده گرفته شد.

این صورت‌بندی ویژه از گفتمانی که حول سرمایه‌ی مارکس شکل گرفت، تبعات مهمی به همراه داشت:

اول، نظریه‌ی ارزش مارکس (او هرگز از اصطلاح «نظریه‌ی ارزش کار» استفاده نکرد) به‌عنوان نظریه کار متجسم در تولید، که باید روابط قیمت را توضیح دهد، در نظر گرفته شد. فرض بر این بود که فرایند تولید بایستی عینیت ارزش و میزان ارزش یک کالای مشخص را تعیین کند. علاوه بر این هر تحلیلی که مبادله و گردش کالا را در تعیین ارزش لحاظ می‌کرد به‌عنوان اقتصاد «بورژوازی» قلمداد شد.

دوم و با توجه به رویکرد بالا، پول و اعتبار، در حالی که جنبه‌های بنیادین سرمایه‌داری هستند، زائده‌ای بر پیکره‌ی تولید سرمایه‌دارانه‌ی کالا تلقی شد.

در نهایت، درک نظریه‌ی بحران مارکس، تحت سلطه‌ی تأکید تأکید بر تضادهای تولید سرمایه‌دارانه قرار گرفت. این برداشت از نظریه‌ی بحران که در بسیاری موارد مستقیماً به «قانون گرایش نزولی نرخ سود» مرتبط می‌شد، قانونی که ریشه در

توسعه‌ی بازدهی و تولید سرمایه‌دارانه داشت و به گونه‌ای دیگر نگاه تولیدمحور را عیان می‌کرد.

تا اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰، سرمایه مارکس عمدتاً به مثابه اقتصادی بدیل در رقابت با اقتصاد بورژوازی دیده می‌شد. نقد مارکس، تقریباً به نقد اخلاقی استثمار، و تزی که بر سرمایه‌داری به‌عنوان شیوه‌ی تولیدی تاریخی و نه ابدی و طبیعی تأکید می‌کرد، تقلیل داده شده بود. نقد مارکس بر مقولات پایه‌ای اقتصاد که در تحلیلش از شکل ارزش و بت‌وارگی بیان شده، به شکلی وسیع نادیده گرفته شد.

خوانش‌های جدید از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو

از دهه‌ی ۱۹۶۰ به این سو در چندین کشور، خوانش‌های جدید و متفاوتی از سرمایه مارکس پدیدار شد. مکتب آلتوسر در فرانسه، ترونی و اپریسم در ایتالیا و بک‌هاوس، رایجهالت در آلمان غربی، این خوانش‌های متفاوت را فراهم کردند. در دهه‌های بعد هم خوانش‌های دیگری در جهان آنگلوساکسون پدیدار شد. یکی از منابع الهام مهم در این خوانش‌ها، ترجمه‌ی مقاله رابین درباره‌ی نظریه‌ی ارزش مارکس بود. علاوه بر این، در اواخر دهه‌ی هفتاد و اوایل دهه‌ی هشتاد، شاهد تلاش‌هایی برای ارائه‌ی خوانش‌های جدید در شوروی و آلمان شرقی هستیم که عمدتاً در ارتباط با ویراست دوم مجموعه آثار مارکس و انگلس قرار داشت.

ارائه‌ی تصویری از تمامی این خوانش‌ها در این گفتار ناممکن است. بنابراین تمرکز خود را بر مباحثی در آلمان غربی که بعدها با عنوان خوانش جدید مارکس (Neue Marx-Lektüre)، شناخته می‌شود، قرار می‌دهم. رویکرد شخصی من هم ریشه در همین خوانش دارد.

۱. خوانش جدید در آلمان غربی بر این نکته که سرمایه نه فقط «اقتصاد مارکسیستی» بلکه نقد دانش اقتصاد است، تأکید تأکید می‌کند. سرمایه، نه فقط نقد نتایج مشخص اقتصاد بلکه نقادی مقولات پایه‌ای آن است. «اقتصاد سنتی مارکسیستی» در سطح مقولات پایه‌ای، بسیار بیشتر از نقد مارکس به اقتصاد، به جریان

اصلی این شاخه از دانش نزدیک است. بنابراین، خوانش جدید مارکس، نقد اقتصاد سنتی مارکسیستی را هم در دستور کار خود قرار داد.

۲. در این خوانش، نظریه‌ی ارزش کار، عمدتاً نه به‌عنوان توضیح روابط قیمت بلکه به‌مثابه توضیحی بر چگونگی تأسیس جامعه توسط تولیدکنندگان خصوصی ارزیابی شد. بر اساس این رویکرد، در خوانش‌های قدیمی دو مسئله به شکلی گسترده مورد غفلت واقع شده بود که خوانش جدید آن را در مرکز توجه قرار می‌دهد: بت‌وارگی (که همزمان نقد نظریه‌های سنتی ایدئولوژی را در خود دارد) و تحلیل شکل ارزش (که شامل نقدی بر نظریه‌های غیر پولی ارزش می‌شود).

۳. در این خوانش، نظریه‌ی موجود در کتاب سرمایه نه تنها به شکل نظریه‌ای در باب استثمار بلکه نظامی اجتماعی بر پایه‌ی سلطه‌ی غیر شخصی دیده می‌شود، واقعیتی که تمام اشکال سلطه‌ی پیشاسرمایه‌داری را به شکلی بنیادین از نوع سرمایه‌دارانه آن جدا می‌کند. در حالی که حکومت طبقاتی در تمام جوامع وجود دارد، در جامعه‌ی سرمایه‌داری سلطه‌ی خود را تحت شرایط متفاوتی اعمال می‌کند. به‌علاوه طبقه‌ی حاکم سرمایه‌دار، خود تحت انقیاد این شکل غیر شخصی سلطه است.

خوانش جدید در آلمان غربی، با تأکید بر این مسائل نوین، اتکای خود را بر بیش از سه کتاب متعارف سرمایه که توسط انگلس ویرایش شده بود، قرار می‌دهد: علاوه بر گروندریسه و «متن فرعی» مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی، اولین ویراست کتاب اول سرمایه هم، با توجه به صورت‌بندی متفاوتی که از مسئله‌ی شکل ارزش ارائه می‌کرد، مورد اقبال واقع شد.

در نتیجه‌ی این مباحث، سرمایه دیگر به‌عنوان اثری کامل و تمامیت یافته، که می‌توان با مطالعه‌ی دقیق به کنه نهایی آن پی برد، تلقی نمی‌شد. پروژه‌ی انتقادی مارکس به‌عنوان امری دیده شد که باید «بازسازی» شود: از یک‌سو در برابر خوانش‌های ساده‌سازی شده‌ی سنتی و از سوی دیگر در برابر نقصان و ابهامات خود متن مارکس. این بازسازی باید از طریق تبیین «منطق درونی» استدلال مارکس صورت گیرد. برای برخی نویسندگان، مثل بک‌هاوس، این «منطق درونی» در متون ابتدایی همچون گروندریسه از کتاب سرمایه که تصور می‌شود تمایلی برای عامه فهم کردن متن در آن وجود دارد، روشن‌تر دیده می‌شود.

این گرایش به بازسازی، دقیقاً نقطه‌ای آغاز تفاوت رویکرد شخصی من با خوانش جدید در آلمان غربی است. «بازسازی» وجود هسته‌ای را پیشفرض می‌گیرد که می‌توان آن را عیان کرد. از برخی جنبه‌ها، این رویکرد، تلاش شناخته‌شده‌ی مفسرانی است که تلاش می‌کنند قصد «واقعی» نویسنده‌ی یک متن را برای ما روشن یا منطقی واقعی یک متن را - در شکلی کم‌تر متکی به جهت نویسنده‌ی آن - بیان کنند.

من منکر وجود چنین هسته‌ای در سرمایه، که به سادگی قابل «بازسازی» باشد، هستم. حتی در مقولات پایه‌ای سرمایه، ابهامات عمیقی وجود دارد.^۱ این ابهامات محصول حضور متقاطع دو گفتمان متفاوت در سرمایه است. از یک سو مارکس به دنبال انقلابی علمی است. او نه تنها اقدام به نقد نظریه‌هایی مشخص می‌کند، بلکه در یک گسست با عرصه‌ی علمی که این نظریه‌ها در آن ریشه دارند، قرار می‌گیرد. (این گسست با آنچه آلتوسر در تبیین تفاوت علم و ایدئولوژی به آن ارجاع می‌دهد متفاوت است). از سوی دیگر، که چندان هم تعجب‌برانگیز نیست، مارکس به‌طور کامل بر بستری علمی که اقتصاد سیاسی کلاسیک در آن ریشه دارد، فائق نمی‌آید. بنابراین در بخش‌هایی از سرمایه، گفتمان کلاسیک حضور دارد. با این همه این دو گفتمان از هم جدا نیستند، آنها در تقاطع با هم قرار می‌گیرند و مشکلات علمی ویژه‌ای همچون مسئله‌ی شناخته‌شده‌ی «تبدیل [ارزش به قیمت]» را به وجود می‌آورند.

بینش‌های جدید در متون جدید ویراست دوم مجموعه آثار

در طول قرن بیستم، متون جدیدی از مارکس منتشر شد. با انتشار این متون، هر نسل با مسئله‌ی جدیدی در اندیشه‌ی مارکس روبه‌رو می‌شود. با وجود این، تنها با

^۱ برای مثال نگاه کنید به:

Die Wissenschaft vom Wert (Science of value), ۶th ed. (Muenster: Dampfboot, ۲۰۱۴).

(ترجمه‌ی انگلیسی به‌زودی منتشر می‌شود.)

ویراست دوم از مجموعه آثار مارکس و انگلس^۲ است که ما نه تنها به تمامی آثار او دسترسی خواهیم داشت (ویراست جدید در زمان تکمیل شامل ۱۱۴ جلد است)، بلکه با مارکس اصلی روبه‌رو می‌شویم. پیش از ویراست دوم، دستنوشته‌ایی که از مجموعه آثار در دسترس او منتشر می‌شد، معمولاً کمابیش ویرایش شده بود. در این متون، ویراستاران تلاش می‌کردند متن را خواناتر کرده و به شکل نهایی که فرض می‌کردند مارکس به دنبال آن بود، نزدیک‌تر کنند. آنها صورت‌بندی‌ها و ترتیب پاراگراف‌ها را تغییر می‌دادند، عناوین و زیرعناوینی اضافه و نظم مشخصی را به متن اعمال می‌کردند. این شکل از فرایند ویراستاری با ویرایش انگلس از جلد دوم و سوم سرمایه آغاز شد و با دستنوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ و *ایدئولوژی آلمانی* (۱۸۴۵ و ۱۸۴۶) ادامه پیدا کرد. در مقابل، ویراست دوم مجموعه آثار رویکردی «تاریخی-انتقادی» دارد. این ویراست جدید شامل تمام متون در شکل اصلی آنها همراه با گونه‌های مختلفش (حذف و اضافه‌های نویسنده) است. در ویراست جدید، این ایده که یک گونه‌ی تقریباً «نهایی» از متن قابل ارائه است، اسطوره تلقی می‌شود؛ ما تنها متون مختلف را در اختیار داریم و تصمیم بر سر ترجیح گونه‌ای بر دیگری نه وظیفه‌ی ویراستار، بلکه مشغله‌ی مفسری تلقی می‌شود که در وهله‌ی اول به ویراستی صحیح از متون نیاز دارد. دخالت ویراستاری و تصحیح متن تنها در موارد اجتناب‌ناپذیر صورت گرفته و این تغییرات به دقت در بخش «ضمیمه‌ها»، ثبت می‌شود. هر جلد از ویراست دوم مجموعه آثار، شامل دو کتاب است: اولی متون را در برمی‌گیرد و دومی به نام ضمیمه‌ها، شامل گونه‌های مختلف، فهرستی از تصحیح‌های ویراستاران، فهرستی از موارد ویرایش شده و توضیحات ضروری می‌شود. علاوه بر این، ویراست دوم مجموعه آثار، تمام متون باقی‌مانده شامل پیش‌نویس‌ها، کتاب‌ها، نامه‌ها به علاوه‌ی خلاصه‌نویسی‌ها و یادداشت‌ها را شامل می‌شود. این ویراست جدید، مسیر تکامل متون را به نمایش می‌گذارد. برای رسیدن به

^۲ انتشار اولین مجموعه آثار مارکس و انگلس به ویراستاری دیوید ریازانوف در سال ۱۹۲۷ آغاز شد و هدفی برای فاشیسم و استالینیسیم شد. اولین مجلد از دومین ویراست مجموعه آثار، سال ۱۹۷۵ در برلین شرقی منتشر شد. ویراست جدید پروژه‌ی مشترک مؤسسه‌ی مارکسیسم-لنینیسم در مسکو برلین شرقی بود. پس از سقوط شوروی و اتحاد آلمان، ویراست جدید، در قالب پروژه‌ی آکادمی علوم آلمان، ادامه پیدا کرد.

این هدف، ویراست دوم مجموعه‌ی آثار نه‌تنها شامل دست‌نوشته‌های مارکس برای سرمایه، بلکه تمامی نسخه‌های چاپی، تا جایی که حاوی تغییراتی به دست مارکس و انگلس باشد، می‌شود. برای مثال، کتاب اول سرمایه در شش جلد متفاوت ارائه شده است. این شش جلد شامل تمامی ویرایش‌های خود مارکس (دو ویراست اول به زبان آلمانی و ترجمه‌ی فرانسوی که خودش تصحیح کرده) و ویراست‌های انگلس (ویرایش سوم و چهارم به آلمانی که انگلس بخش‌هایی تصحیح شده از ترجمه‌ی فرانسوی را به آن افزوده و اولین ترجمه‌ی انگلیسی به ویراستاری خود او) می‌شود. بخش ابزارها شامل تغییرات در متون پیشین می‌شود. ویراست دوم مجموعه آثار، سرمایه‌ی مارکس را نه به‌عنوان متنی از پیش آماده بلکه همچون یک فرایند به نمایش می‌گذارد.

تا به اینجای کار، این پروژه‌ی ویراستاری گسترده، به شکلی تعیین کننده درک ما از پروژه‌ی انتقادی مارکس را عمیق‌تر کرده است. در ادامه این گفتار، مختصری از آنچه به زعم من ماحصل نقادی اقتصاد سیاسی توسط مارکس است را ارائه می‌کنم.

نه یکی، بلکه دو پروژه‌ی انتقادی از ۱۸۵۷ به این سو

کار بخش دوم ویراست جدید مجموعه‌ی آثار مارکس و انگلس با پیش‌فرضی آغاز شد که اکنون عمومیت یافته است. ویراستاران فرض را بر این گذاشتند که سه دست‌نوشته‌ی اقتصادی بزرگ حد فاصل سال‌های ۱۸۵۷ تا ۱۸۶۵ (گروندریسه، ۵۸/۱۸۵۷، دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۶۱-۱۸۶۳، که شامل نظریه‌های ارزش اضافی می‌شود، و دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۶۳-۱۸۶۵ که حاوی متونی است که انگلس برای ویرایش جلد سوم از آن بهره برد) سه پیش‌نویس سرمایه هستند. انتشار جلد اول سرمایه در ۱۸۶۷ به‌عنوان مرحله‌ی نهایی سرمایه تلقی می‌شد.

با وجود این، من معتقدم در نتیجه‌ی انتشار ویراست دوم از مجموعه آثار، حالا می‌توانیم این پیش‌فرض را به نقد بکشیم. نگاهی دقیق‌تر به این دست‌نوشته‌ها نشان می‌دهد که «گروندریسه» و دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۶۱-۶۳ بخشی از شش کتابی بوده است که مارکس طرح آن را در مقدمه‌ی نقدی بر اقتصاد سیاسی اعلام کرد، شش کتابی که شامل سرمایه، مالکیت بر زمین، کار مزدی، دولت، تجارت خارجی، و بازار

جهانی می‌شد.^۳ هدف از نگارش سرمایه، تمرکز بر ارائه‌ی تحلیلی از «سرمایه در معنای عام» در مقابل «رقابت سرمایه‌های بسیار»^۴ بود. پس از ۱۸۶۳، مارکس هیچ‌جا نه به پروژه‌ی شش کتاب و نه سرمایه به معنای عام آن اشاره‌ای نکرد. نهایتاً، بخش‌های مهمی از طرح شش کتاب که شامل مالکیت بر زمین و کار مزدی می‌شد، در سه کتاب سرمایه ادغام شد، چرا که ارائه‌ی این مفاهیم در قالبی مستقل ناممکن بود. به علاوه، در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۱-۶۳ مشخص شده بود که ارائه‌ی محتوایی مشخص (از ارزش تا سود) در سطحی مشخص از انتزاع (در انتزاع از سرمایه‌های بسیار) ناممکن است. به جای «سرمایه در معنای عام» مارکس تلاش خود را در کتاب سرمایه، بر رابطه میان «سرمایه‌ی فردی» و «مجموع سرمایه‌ی اجتماعی» متمرکز می‌کند. این تلاش در چندین جای این کتاب، در سطوح مختلف انتزاع، قابل مشاهده است.^۵ بنابراین، باید بین دو پروژه تمایز قائل شویم: طرح ابتدایی شش کتاب که «سرمایه در معنای عام» را در تقابل با «رقابت سرمایه‌های بسیار» قرار می‌دهد و سرمایه. بنابراین دست‌نوشته‌های اقتصادی ۱۸۶۳-۶۵ نه سومین پیش‌نویس کتاب سرمایه، بلکه اولین آن است.

سرشت ناهمگون دست‌نوشته‌های سرمایه

علاوه بر این، خوانش دقیق از دست‌نوشته‌های پس از ۱۸۶۵ نشان می‌دهد که مارکس به مرحله‌ای نهایی از ارائه‌ی سرمایه نرسید. پس از ۱۸۶۵، می‌توانیم دو دوره، با پیش‌نویس‌های متفاوت (شامل متون منتشر شده) را از هم تفکیک کنیم: در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۱ علاوه بر چند دست‌نویس کوتاه برای جلد دوم و سوم سرمایه،

^۳ Karl Marx, "A Contribution to the Critique of Political Economy, ۱۸۵۹," Marx Engels Collected Works (MECW), vol. ۲۹ (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۸۷), ۲۶۱.

^۴ Karl Marx to Engels, ۲ Apr. ۱۸۵۸, MECW, vol. ۴۰ (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۸۳), ۲۹۸.

^۵ در فصل پنجم Die Wissenschaft vom Wert, مفهوم سرمایه در معنای عام شکست این پروژه در دست‌نوشته‌های ۱۸۶۱-۶۳ و مفهوم جدید در سرمایه به طور کامل ارائه شده است.

دست‌نوشته‌ی اولین ویرایش کتاب اول سرمایه و «دست‌نوشته‌ی طولانی دوم» برای کتاب دوم سرمایه آماده شد. در سال ۱۸۷۱ مارکس مجبور به متوقف کردن این کار شد. از یک سو کمون پاریس اتفاق افتاد که منجر به نگارش جنگ داخلی در فرانسه توسط او شد و از سویی دیگر تمام نسخه‌های ویراست اول کتاب اول سرمایه به فروش رفت. به جای ادامه‌ی کار روی کتاب دوم و سوم سرمایه، مارکس مشغول بازبینی اولی شد. ویراست دوم سال‌های ۱۸۷۲-۷۳ شامل تغییرات (به خصوص در ارائه‌ی مفهوم شکل ارزش) و الحاقیه‌هایی می‌شد. علاوه بر این کار ترجمه‌ی فرانسوی جلد اول هم آغاز شد. مارکس الحاقیه و تصحیحات بیشتری به این ترجمه اضافه کرد که در یک بخش، بین سال‌های ۱۸۷۲ و ۱۸۷۵ منتشر شد. تنها از ۱۸۷۵ به بعد بود که او فرصت یافت تا کار روی کتاب دوم و سوم سرمایه را ادامه دهد. در ۱۸۷۵ او دستنویس مفصلی با موضوع رابطه‌ی عددی بین نرخ ارزش اضافی و نرخ سود را آماده کرد و در فاصله‌ی ۱۸۷۶ و ۱۸۸۱ کار چندین دست‌نویس برای کتاب دوم سرمایه را به پایان برد. همه‌ی این دست‌نوشته‌ها برای اولین بار در ویراست دوم مجموعه آثار منتشر شد. با توجه به این دست‌نوشته‌ها، می‌توانیم به‌روشنی دوران ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۰ را از ۱۸۷۰ تا ۱۸۸۱ تفکیک کنیم. با این همه حتی در دوران بعدی هم کار کتاب سرمایه به مرحله‌ی نهایی نرسید. همان‌گونه که خود مارکس توضیح داد، او نه‌تنها قصد بازبینی اساسی محتوای فراهم شده برای کتاب سوم را داشت،^۶ بلکه به دنبال بازنویسی کامل تمامی کتاب اول بود.^۷

برای بیش از یک قرن ما باور داشتیم که هر سه کتاب سرمایه، اثری یکدست است. حالا باید به این نتیجه برسیم که این اثر یک برساخت ویراستی، متکی بر دست‌نوشته‌هایی است که نه تنها در زمان‌های مختلف فراهم آمده، بلکه متعلق به دوره‌های متفاوت کاری با سطوح مختلف بینش‌های مارکس است. کتاب اول در

^۶ ن.ک.

interview with John Swinton, MECW, vol. ۲۹, ۵۸۳-۸۵.

^۷ Marx to Danielson, ۱۳ Dec. ۱۸۸۱, MECW, vol. ۴۶ (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۹۲), ۱۶۱.

فراگیرترین صورت آن، یعنی ویراست چهارم، که از ۱۸۹۰ در دسترس بوده است، ترکیبی است از ویراست دوم آلمانی در ۱۸۷۲ و ویراست فرانسوی ۱۸۷۲-۷۵. انگلس تغییراتی جزئی در ترجمه‌ی فرانسوی ایجاد کرد و امروز ویراستی از کتاب اول در اختیار ماست که خود مارکس هرگز تصور نمی‌کرد.

کتاب دوم سرمایه بر اساس «دست‌نوشته‌های گسترده‌ی دوم»، که در فاصله‌ی ۱۸۶۸ تا ۱۸۷۰ فراهم شده و دست‌نوشته‌های پنجم، ششم، هفتم و هشتم که در فاصله‌ی ۱۸۷۶ تا ۱۸۸۱ آماده شده، تدوین شده است. تمامی این متون زمانی آماده شد که مارکس به پیشرفت‌های قابل‌توجهی در زمینه‌های مختلف، به‌ویژه در ایده‌های خنثی نبودن پول، بازتولید کلی سرمایه در شکل اجتماعی‌اش و نظریه‌ی بحران رسیده بود. با این همه، جلد سوم بر مبنای دست‌نوشته‌های ۱۸۶۳-۶۵ شکل گرفته است. دیدگاه‌های جدید درباره‌ی پول بحران و اعتبار مالی که مارکس پس از ۱۸۶۵ به آنها رسیده بود، در این کتاب جایی ندارد.

متن کتاب‌های دوم و سوم (به‌طور ویژه کتاب سوم) سرمایه، حاکی از مداخلات ویراستی متعددی است که انگلس اشاره‌ای به آنها نمی‌کند، تغییراتی در نظم متن، بازصورت‌بندی و اضافه کردن عناوین و زیرعنوان‌ها. با این مداخلات، انگلس به دنبال فهم‌پذیرتر کردن متن بود. اما تغییرات ویرایشی او منجر به تغییر معنا و گاهی ناخواسته، سرپوش نهادن بر عدم رفع مشکلاتی در ارائه‌ی بحث نزد مارکس (در سطحی از انتزاع که مسائل باید ارائه می‌شد و در مورد نظریه‌ی بحران) شده است.

نظریه‌ی ارزش

در ۱۸۷۱-۷۲ زمانی که مارکس مشغول آماده‌سازی صورت‌بندی جدیدی از مفهوم شکل ارزش برای دومین ویراست کتاب اول سرمایه بود، دست‌نویسی را آماده کرد که در بخش ششم از پاره‌ی دوم ویراست دوم از مجموعه آثار منتشر شد. ویراستار عنوان «افزوده‌ها و تغییرات جلد اول سرمایه» *Ergänzungen und Veränderungen zum ۱. Band des 'Kapitals'* را برای آن انتخاب کرد. این دست‌نوشته، شامل حاشیه‌نویسی‌های مختصری از صورت‌بندی مفهوم ارزش توسط مارکس و

فرمول‌بندی‌های روشنی از پرسشی می‌شد که در قرن بیستم وسیعاً مورد بحث واقع شد. آیا عینیت ارزش محصول تولید کالایی به خودی خود است، یا نتیجه‌ی مشترک تولید و مبادله؟ در این دست‌نوشته مارکس صورت‌بندی خود از این پرسش در ابتدای جلد اول را نقد می‌کند. در این صورت‌بندی، او کت و پارچه را به عینی‌شدگی کار انسان فرومی‌کاهد. آنچه در این تقلیل‌گرایی فراموش شده بود این است که هیچ یک از این دو در خود و برای خود حاوی عینیت ارزش [Wertgegenständlichkeit]، نیست. این دو تنها تا جایی حاوی این عینیت هستند که مشترکاً حامل آن باشند. بیرون از رابطه با یکدیگر - در رابطه‌ای که این دو هم‌ارزش قلمداد می‌شوند - نه کت و نه پارچه دارای عینیت ارزش یا عینیت به‌مثابه جسمیت یافتگی کار انسان به خودی خود نیستند.^۸ با وجود این، کت و پارچه تنها در فرایند مبادله هم‌ارزش تلقی می‌شوند. مارکس در ادامه به روشنی می‌گوید: محصول کار در انزوای خود، نه واجد ارزشی است و نه کالا است بلکه تنها زمانی به ارزش بدل می‌شود که در یگانگی با محصولات دیگر کار قرار گیرد.^۹ احتمالاً در نتیجه‌ی این ملاحظات است که مارکس جمله پیش رو را در ویراست دوم سرمایه وارد می‌کند: «تنها با مبادله است که محصولات کار، عینیت اجتماعی یکسانی به‌مثابه ارزش می‌یابند، که در تمایز با اشکال محسوس عینیت آنها، به‌عنوان اشیای مصرفی قرار دارد».^{۱۰}

مارکس پیش از این عینیت ارزش را به‌مثابه محصولی خالصاً اجتماعی صورت‌بندی کرده بود، اما در دست‌نوشته‌های ۱۸۷۱-۷۲ به روشنی به این جمع‌بندی می‌رسد که ارزش در یک کالای منفرد قرار ندارد و فراتر از این، محصول منفرد کار انسان به‌تنهایی، حتی کالا نیست. با وجود این بازنویسی جلد اول از این منظر ناتمام مانده است: فرمول‌بندی‌های غلط اندازی در متن باقی مانده که منجر به تفاسیر مختلفی شده است.

^۸ Karl Marx, "Ergänzungen und Veränderungen zum ersten Band des 'Kapitals'" (Dec. ۱۸۷۱-)

^۹ Ibid., ۳۱.a

^{۱۰} Karl Marx, Capital: A Critique of Political Economy, vol. ۱ (Harmondsworth: Penguin, ۱۹۷۶),

قانون گرایش نزولی نرخ سود

قانون گرایش نزولی نرخ سود، مشهورترین و پرمجاده‌ترین گزاره‌ی موجود در کتاب سرمایه‌ی مارکس است. به جای ورود به بحث درباره‌ی بسندگی استدلال مارکس درباره‌ی این گزاره، قصد دارم به شواهدی اشاره کنم که نشان از شک خود مارکس به این قانون، در دهه‌ی ۱۸۷۰ دارد. جدی‌ترین مواجهه‌ی مارکس با این قانون را می‌توان در دست‌نوشته‌های سومین کتاب سرمایه،^{۱۱} مربوط به سال‌های ۱۸۶۴-۶۵ یافت. پس از این، مارکس تنها یک‌بار به این قانون اشاره می‌کند: در نامه‌ای به انگلس به تاریخ ۳۰ آوریل ۱۸۶۸، زمانی که او مشغول پی‌ریزی طرح کتاب سوم سرمایه بود. اما او در تمام نامه‌های مربوط به دهه‌ی ۱۸۷۰ که به موضوع بحران می‌پردازد، هرگز به این قانون اشاره نمی‌کند. این موضوع، وقتی باوری عمومی را که اساس نظریه‌ی بحران مارکس را بر پایه‌ی قانون گرایش نزولی نرخ سود می‌داند مد نظر قرار دهیم، شگفت‌آور به نظر می‌رسد.

علاوه بر این، ویراست دوم مجموعه‌ی آثار، چندین دست‌نوشته را در خود جای داده است که به مثال‌هایی عددی در موضوع نرخ سود مربوط می‌شود. به شکلی ویژه، پاره‌ای از دست‌نوشته‌هایی که در اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ فراهم شده،^{۱۲} و دست‌نوشته‌ای مربوط به سال ۱۸۷۵،^{۱۳} جایی که مارکس از تمایل خود برای فرمول‌بندی «قوانین حرکت» نرخ سود^{۱۴} سخن می‌گوید، حاوی مثال‌هایی از محاسبات عددی متعددی از رابطه‌ی نرخ ارزش اضافی و نرخ سود است. در این متون مارکس به این نتیجه می‌رسد که افزایش ترکیب اندام‌وار سرمایه، فاکتوری کافی برای نزول نرخ سود نیست. هر چیزی

^{۱۱} Marx to Engels, ۳۰ April ۱۸۶۸, MECW, vol. ۴۳ (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۸۸), ۲۱.

^{۱۲} Karl Marx, "Über Mehrwert- und Profitrate, Gesetze der Profitrate, Kostpreis und Umschlag des Kapitals," MEGA۲

^{۱۳} Karl Marx, "Mehrwert und Profitrate mathematisch behandelt," MEGA۲

^{۱۴} Ibid., ۱۲۹.

ممکن است؛ چه نرخ صعودی و چه نزولی سود. مارکس، در این دست‌نوشته‌ها، نتیجه‌گیری روشنی را ارائه نمی‌کند، اما مثال‌های محاسبات عددی پیام روشنی دارند. با این همه، یادداشت کوتاهی که مارکس به نسخه‌ی شخصی خود از دومین ویراست کتاب اول سرمایه اضافه کرده است، حاوی نتیجه‌گیری روشنی است: «اگر گسترش، تنها در شکل کمی باشد، پس برای سرمایه‌ای بزرگ‌تر و کوچک‌تر در شاخه‌ای واحد از یک کسب‌وکار، نرخ‌های سود برابر با بزرگی ترقی سرمایه است. اگر افزایش کمی، منجر به افزایش کیفی شود، پس نرخ سود در سرمایه‌های بزرگ‌تر همزمان افزایش می‌یابد».^{۱۵} چنانکه از زمینه‌ی مسئله می‌توان فهمید، منظور مارکس از تغییر «کمی» شکلی افزایشی از ترکیب ارگانیک سرمایه است. پس آنچه او اینجا بیان می‌کند، دقیقاً در تضاد با قانون گرایش نزولی نرخ سود نزد او قرار دارد.

انگلس یادداشت مورد اشاره را به سومین ویراست آلمانی کتاب اول در ۱۸۸۳ اضافه کرد. این یادداشت به نظر اشاره‌ای منفک می‌رسد که می‌توان پرسید آیا مارکس به جدیت موضوع این یادداشت را دنبال می‌کرد. به هر حال، پس از انتشار دست‌نوشته‌های حاوی محاسبات عددی در ویراست دوم مجموعه آثار، محتمل است که مارکس بسیار آگاهانه به آن‌ها پرداخته باشد و از قانون نرخ نزولی سود دست کشیده باشد.

نظریه‌ی بحران پس از ۱۸۶۵

مفصل‌ترین بحث درباره‌ی نظریه‌ی بحران در کتاب سرمایه، مربوط به فصل پانزدهم از کتاب سوم است. این فصل ذیل بخشی آمده است که به «قانون نرخ نزولی سود» اختصاص دارد و عنوان «تحول تضادهای درونی قانون» برای آن انتخاب شده است به نظر میرسد از نگاه مارکس، نظریه‌ی بحران پیوندی ناگسستنی با قانون نرخ سود دارد. به باور من این پیوند (مفروض)، مارکسیست‌های زیادی را به دفاع جانانه از این قانون واداشته است. آن‌ها نگرانند بدون قانون نرخ نزولی سود، دیگر نظریه‌ی بحرانی در کار نباشد. با این حال همه‌ی این‌ها حاصل ویراستاری انگلس است. آنچه ما به‌عنوان فصل

^{۱۵} Marx, Capital, vol. ۱, ۷۸۱.

نوزدهم می‌شناسیم، در دست‌نوشته‌های اصلی مارکس، مجموعه‌ای از اشارات، و ملاحظات ناتمام است. انگلس، با نظم بخشیدن به این مواد خام و حذف و بازصورت‌بندی بخش‌هایی از آن شکلی یکدست‌تر به آن داده است. به علاوه، ساخت‌بندی این فصل به پاره‌هایی با عناوین مشخص، و در آخر عنوان کلی فصل که اهمیت کمی هم ندارد، بر پایه‌ی ارتباطی گسست‌ناپذیر با قانون نرخ سود قرار دارد. همه‌ی این‌ها کار خود انگلس است. خوانشی دقیق از مصالح مذکور، حتی از زاویه‌ی ویراست‌های انگلس، نشان می‌دهد مارکس چندین رویکرد به بحران داشته است. در نتیجه، یکی از این رویکردها در ارتباط با قانون نرخ سود قرار دارد، اما بقیه کاملاً از هر گونه گرایش نرخ سود، مستقل هستند.

ویراست انگلس، تنها مشکل درک سنتی از نظریه‌ی بحران مارکس نیست. دست‌نوشته‌ی کتاب سوم سرمایه، که معمولاً نقش مهم‌ترین منبع را بازی می‌کند، در سال‌های ۱۸۶۴-۶۵ شکل گرفته است. منابع اصلی دیگر، که مارکس خود در بخش مربوط به ریکاردوی نظریه‌های ارزش اضافی به آن اشاره می‌کند، به سال ۱۸۶۲ بازمی‌گردد. با وجود این پژوهش‌های مارکس پس از ۱۸۶۵ ادامه پیدا کرد. یکی از نتایج این فرایند در کتاب دوم سرمایه قابل ردیابی است. جایی که هرگونه نظریه‌ی بحران مبتنی بر مصرف ناکافی با قطعیت رد می‌شود.^{۱۶} مارکس در اواخر دهه‌ی ۱۸۷۰ به این موضوع در «دست‌نوشته‌ی هشتم» که آخرین دست‌نوشته‌ی سرمایه است، می‌پردازد. در دست‌نوشته کتاب سوم سرمایه، هنوز عناصری از نظریه‌ی مصرف ناکافی به چشم می‌خورد.^{۱۷}

در سال ۱۸۸۶ بحرانی اتفاق افتاد. مارکس چنان با جدیت به این بحران پرداخت که اشاراتی را به آن در دست‌نویس کتاب اول سرمایه، درست پیش از فرستادنش برای ناشر، اضافه کرد. این اشارت نشان می‌دهد که چه چیز در این بحران او را چنان تحت

^{۱۶} Karl Marx, Capital: A Critique of Political Economy, vol. ۲ (Harmondsworth: Penguin, ۱۹۷۸),

^{۱۷} Karl Marx, Capital: A Critique of Political Economy, vol. ۳ (Harmondsworth: Penguin, ۱۹۸۱),

تأثیر قرار داده بود؛ جنبه‌ی عمدتاً مالی آن.^{۱۸} در مصالحي که انگلس فصل پانزدهم کتاب سوم سرمایه را از آن مهیا کرده است، پول و سرمایه‌ی مالی نقشی ندارد و بحث بحران عمدتاً از زاویه‌ی تولید است. در بخش پنجم کتاب سوم سرمایه ملاحظاتی در باب نقش بحران‌زای اعتبارات مالی در سرمایه‌ی بهره‌دار وجود دارد، اما هیچ طرح نظام‌مندی به آن موجود نیست. به طور مشخص، بحران ۱۸۶۶، برای مارکس انگیزه‌ای شد که نگاهی تازه به مقولات بحران و اعتبارات مالی داشته باشد. پس از پایان تصحیح نسخه‌ی نهایی کتاب اول سرمایه، مارکس اطلاعات زیادی درباره‌ی این بحران را در دفترچه‌ای گردآوری کرد. علاوه بر این او از پاره‌های زیادی از مجله‌ی اکونومیست درباره‌ی پول، اعتبار و بحران‌ها را استفاده کرد. ویراست دوم مجموعه‌ی آثار بناست تمام این مصالح گردآوری شده توسط او را منتشر کند. از نامه‌های مارکس درمی‌یابیم که او قصد داشت تغییرات عمده‌ای در بخش مربوط به سرمایه‌ی بهره‌دار ایجاد کند.

در طول دهه‌ی ۱۸۷۰ مارکس شاهد اولین بحران طولانی رکود در سرمایه‌داری بود که در نیمه‌ی این دهه آغاز و تا دهه‌ی ۱۸۹۰، پس از مرگ او، ادامه پیدا کرد. مارکس مشخصاً به این نتیجه رسیده بود که این بحران پدیده‌ای جدید است و توجه ویژه‌ای به ارتباط میان بحران، بانک‌های ملی و نرخ مبادله بین ارزهای اصلی، کرده بود. وقتی دنیلسون که در حال ترجمه‌ی کتاب‌های دوم و سوم سرمایه به روسی بود، از او درباره‌ی روند پیشرفت کارهایش پرسید، مارکس گفت: نمی‌تواند کار کتاب سرمایه را پیش از آن که بحران جاری به نقطه‌ی اوجش برسد، به پایان برساند. او گفت باید «جنبه‌های نظری»^{۱۹} این بحران را هضم کند. مارکس به‌روشنی دریافته بود نظریه‌ی بحران او به هیچ وجه کامل نیست.

بزرگترین دستاورد نظریه‌ی بحران مارکس این بود که نشان داد بحران‌ها «تصادفی» و نتیجه‌ی چند اشتباه قابل اجتناب نیستند. درک بحران به‌مثابه تصادف یا خطای اجتناب‌پذیر ایده‌ی بنیادین نظریه‌های نئوکلاسیک و کینزی در مواجهه با بحران‌هاست:

^{۱۸} Marx, Capital, vol. ۱, ۸۲۲.

^{۱۹} Marx to Danielson, ۱۰ Apr. ۱۸۷۹, MECW, vol. ۴۵ (London: Lawrence & Wishart, ۱۹۹۱), ۳۵۴.

اولی نقش کم بازار و دخالت بیش از حد دولت در اقتصاد و دومی نقش بیش از حد بازار و دخالت کم دولت را عامل بحران تلقی می‌کنند. در مقابل، مارکس دقیقاً موفقیت سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام پیشینه‌ساز سود را عامل تخریب زیرساخت‌های آینده برای تأمین سود می‌داند. بنابراین بحران، ذاتی سرمایه‌داری است. مارکس تنها موفق شد نظریه‌ی بحران خود را در سطحی عمومی عرضه کند، اما ارائه‌ی سطوح انضمامی‌تری از بحران، شامل نظام اعتبار مالی و تحلیلی که شامل تفکیک انواع مختلف بحران در سرمایه‌داری باشد، پراکنده باقی ماند.

این مقاله ترجمه‌ای است از بخش اول کتاب زیر:

[۱۵۰ years of Karl Marx's "capital" reflections on the ۲۱th century](#)